

## گورستان کلیشه ها: طالبان مدرنند نه قرون وسطایی نرمش تاکتیکی شگفت انگیز طالبان

از نظر رالف پیترز، امریکا در افغانستان دارد با موجوداتی از سیارات دیگر می جنگد. او که یک افسر بازنشسته اهل چالش است بقدری از افغان ها می ترسد که آنها را وحشی هایی تصور میکند که احتمالاً از سیارات دیگر نازل شده اند. بنظر او طالبان، «آدم های فضایی هستند که ترجیح میدهند به روشهای ابتدایی، و تحت آیین های مرگبار زندگی کنند. جنگ ما با آنان شاخ به شاخ شدن بدون واسطه دو تمدن از دو کهنکشان متفاوت است.» پیترز به پیروزی بر افغانها امیدوار نیست و معتقد است که اسلامیت ها دشمنان سرسختی هستند که از یک «خدای خشمگین» انگیزه میگیرند و جنگ خود را با بریدن سر و نمایش آن در تلویزیون، جلو انداختن مردم عادی بعنوان سپر حفاظتی، و عملیات انتحاری، یعنی خارق العاده ترین سلاح دوران، به پیش میبرند. به عقیده پیترز آنچه پای سربازان امریکایی را زنجیر کرده است، یکی رسانه های مخالف، و دیگری رهبران ناآگاه و توده های از همه جا بیخبری هستند که به رغم رفاه و لیبرالیسم خود ضربه پذیر می باشند. پیترز در فضای ذهنی امریکای حاضر، رونوشت مدرن رودیارد کیپلینگ بشمار می آید. کیپلینگ در زمان خود به برتانیه دوره و ویکتوریا هشدار میداد که اردوی پر خرج، خسته، و بی رویه گسترده آن، از «گلله های محلی»، به رغم آموزش های جنگی ابتدایی آنها، شکست خواهد خورد. امپراتوری ها برای مردن به افغانستان می رفتند.

پرزیدنت اوباما این جنگ را یک نزاع قومی نمیخواند اما بر «متفاوت» بودن دشمن تاکید گذاشته و میگوید، «برتری نظامی ما نه تنها با سلاح هایی که سربازان ما بدوش میکشند، بلکه با فرهنگ و زبانی که با آن سخن میگویند نیز اندازه گیری میشود.» چرخش تازه و برخورد فرهنگی با سرزمین های ناشناخته رویایی، صرفنظر از اختلاف سلیقه ها در میان احزاب، پاسخی به پیچیدگی های جنگ بشمار می آید. این روزها تظاهر به چند ساحتی بودن، احترام انگیز و روشنفکرانه و مایه افتخار محسوب میشود. هرچند که مدتهاست که بحث درباره مکاشفه «نزاع تمدن های» مرحوم ساموئل هانتینگتون در میان محصلین درجه دکتورا از مود افتاده است اما "نژاد محوری" هنوز هم به داشتن برخی هواداران افتخار میکند. ذهنیتی که بیگانگان را در نهایت چیزی شبیه خود ما برآورد میکرد، در اثر جنگ عراق و پروژه بوش و بازآفرینی جهان بر مبنای سیمای امریکا متحمل ضرباتی گشت و کفه ترازو بنفع تاکید بر تفاوت ها سنگین شد. هانتینگتون دارد از جایگاه خود به ما لبخند میزند.

یکی از جنرال های امریکایی ادعا میکند که جنگهای امروز امریکا «جنگ های فرهنگی» آن کشور در «کرانه های دور امپراتوری» بشمار می آیند. بدین جهت اردوی امپراتوری برای عملیات آرام سازی، و یا ملت سازی های مسلحانه در سرزمین های ناشناخته، نیازمند به بهبود بخشیدن به طرز عمل خود و بهره برداری از فرهنگ بعنوان یک سلاح است. امروز انسان شناسی استعمار گرایانه، در برنامه «جوخه های منطقه یی - انسانی» و جزوه اف - ام ۲۴-۳ عملیات ضد شورش پنتاگون مجدداً ظاهر شده و آثار کلاسیکی که به «خُلُقِیات عَرَبِی» می پرداختند بار دیگر احیا شده است. تاریخاً بحران های امپراتوری، از نظایر شورش هندوستان در سال ۱۸۵۷، انگیزه یی برای کشف دوباره دانش نژاد شناسی و مطالعه فرهنگ های قبیله یی بوده است. نیروی دریایی امریکا در سال ۱۹۴۰ به دنبال جنگ هایی که با «ملت های عجیب و غریب» کرده بود دست به تدوین «جزوی جنگ های محدود» زده و مطالعه «خصوصیات نژادی بومیان» را توصیه کرده بود. (یک عکس العمل شناخته شده)

این موضوع یکی از مولفه های بحث های استراتژیک خود امریکا بشمار می آید. فرهنگ در حقیقت پادزهر غرور و تکبر تکنولوژیک امریکا در دهه ۱۹۹۰ بشمار می آید؛ چیزیکه آینده سازان آن کشور را متقاعد ساخته بود که سلاح های دقیق، علم کامپیوتر و انفورماسیون، و ماهواره ها، نه تنها به برتری مرگبار و بی بدیل امریکا منجر گشته است بلکه باعث شده است که بتواند تمام جنبندگان میدان جنگ را زیر نگاه های نیز خود بگیرد. این برتری ها، مه نامعلوم بودن عملیات جنگی و جوانب مختلف جبهه و نتیجه جنگ را پراکنده ساخته و نیروی برتر را شکست ناپذیر می نماید. عراق و سر بر آوردن دوباره طالبان در آسیای مرکزی، بی اعتباری چنین عقایدی را به طرز بیرحمانه ثابت کرد. مضامینی نظیر «انقلاب فرهنگی»، بازگشت به هویت و نسب، و نقش سرزمین و اعتقادات در مقام موتور های محرکه جنگ ها، در حقیقت تمام آن تخیلات و فانتزی های ذهنی را منتفی ساخت.

اما کولتورالیسم نیز بمانند تکنولوژیسم در معرض اشتباهکاری است. یکسان انگاشتن ایندو ممکن است به نتایج خطرناکی منجر شود. از سوی دیگر اصرار ورزیدن بر هرج و مرج نیز خطرناک است. مضامینی نظیر «غرور عربی»، «حیثیت اسلامی» و نقش تحریک آمیز سگ در آن فرهنگ، نوع شکنجه های زندان ابو غریب را تعیین می کرد. این عقیده که ما دشمن را دقیقاً "می شناسیم"، و یا تولید دانسته های فرهنگی در شکل سیستماتیک آن میتواند به اعتماد به نفس های کاذب و خطا در تحلیلها منجر شود. هنوز از یادها نرفته است که یک مامور کارکشته سی آی ای تنها شش ماه قبل از پیروزی انقلاب ایران، حکومت با ثبات شاه را مورد ستایش قرار داده بود.

اگر یکجا هست که از نظر خارجیان آشیانه دشمنان عجیب با یک فرهنگ ساکن مانده تلقی میشود، آنهم کوره داغ افغانستان- پاکستان و میدان جنگ نیروهای متحده است. ادبیات کلیشه یی، از سال ۲۰۰۱ به اینسو، عبارت «گورستان جاودانی امپراتوری ها» را پیوسته تکرار کرده است. «سرزمین استخوانهای مردگان» مهاجمین را از اسکندر کبیر جنایتکار گرفته تا شوروی برزنف دفع کرده است. طالبان مطلق گرایان مومنی بنظر می رسیدند که تلویزیونها را می شکستند، همجنس گرایان را می کشتند، زنان را شلاق میزدند، و موسیقی را غیر قانونی اعلام می کردند. مجله تایم در سال ۲۰۰۱ در آستانه جنگ افغانستان نوشت، «غیرقابل فهم ترین رژیم جهان، با وفاداری بی قید و شرط به یکی از اسرار آمیز ترین رهبران جهان، یعنی فردی که شاهد شکست همه مهاجمین خارجی بوده است.» مفسران سیاسی هشدار میدهند که طالبان تنها در یک قاموس «بیگانه با اندیشه غربی» قابل درک است. ناظران سیاسی، آن جنگ را رویا رویی فرهنگی یک تئوکراسی کهنه با یک ابر قدرت فوق پیشرفته و ثروتمند می دیدند. مقاومت طالبان بدنبال سقوط خود در سال ۲۰۰۱، از نظر بسیاری ها یک عکس العمل فرهنگی تلقی شد. این مقاومت از نظر یکی از فرماندهان نیروهای خاص چیزی نبود مگر «برخورد فلینت استون ها با جتسین ها» (دو سریال کارتون.م)

آدم و سوسه میشود که افغانها را زندانیان خود خواسته سنت های خود تلقی کند. بعضی ها ادعا میکنند که پشتونها، که اکثریت طالبان را تشکیل میدهند، در بند سنت های دفاع خونین از شرافت قبیله یی خود هستند. مجله اکونومیست می نویسد، «پشتون به محضی که شرافتش لکه دار شد مجبور به گرفتن انتقام میشود و دقیقاً همین مشکل امریکاست.» برخی دیگر طالبان را بصورت مسلمانان اسرار آمیزی معرفی میکنند که گویی از یک سیاره دیگر آمده اند. یکی از خبرنگارانی که با سربازان طالبان مصاحبه میکرد و قتیکه دید آنها در وسط گفت و گو همه چیز را رها کردند و به نماز ایستادند، «قدرت روحی و خلوص» آنان و «احساس ماورایی آرامش و هدفمندی و نزدیکی به خدا و به جهان دیگر»، یعنی آن چیزیکه "مردمان جهان غرب بندرت تجربه میکنند»، رشک و حیرت او را برانگیخت. سرود تکراری غرب به وضوح در اینگونه اظهار نظرها بگوش میرسد: "هر چقدر که ما دورنگر و مدرن و سیاسی هستیم، آنها ابتدایی و آنجهانی و پیرو غرایز هستند." در اینجا تنها غربی ها نیستند که در زندان احساس تفاوت عمیق خود گرفتارند. یکی از جنگجویان افغان افتخار میکرد که، «امریکایی ها عاشق پیسی کولا هستند ما عاشق مرگ».

اما زمانیکه ما طالبان را با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار میدهم آنها را نه موجودات فضایی اسیر سنت ها، بلکه واقعگرایان ویژه ای می یابیم که در جریان عمل در اصول خود تجدید نظر میکنند. آنها برخورد خود نسبت به کاشت خشخاش را تغییر دادند و دشمنان خدا را رها کردند و به محافظین سرزمین های تریاک، و مدافعان زندگی روستایی مبدل شدند. آنها در موسی قلعه برای بدست آوردن دل مردم محدودیت های اجتماعی را رفع کردند و قوانین منع سینما و موسیقی، و ریش گذاشتن اجباری برای مردان را فسخ کردند. آنها نظر خود نسبت به عملیات انتحاری را نیز تغییر دادند. طالبان در گذشته عقیده داشتند که بستن کمربند انفجاری یک عمل جبنانه است و یکی از گروه ها در روزنامه های قندهار اعلان نمود و تهدید کرد که کسانی که در چنین عملیات شرکت و همکاری کنند به دلیل اهانت به شرع اسلام مجازات خواهند کرد. و حالا این خود طالبان هستند که به عملیات انتحاری دست میزنند. رهبران مذهبی طالبان قرآن را بگونه یی تفسیر میکنند که توجیه گر چنین عملی میشود و آنرا با داستان های جنگجویان طالب شهادت در لشکر اسلام در قرن هفتم زینت می بخشند.

در میدان جنگهای رسانه یی، طالبان خود را با چنان سرعتی با قدرت و بُرد رسانه های مدرن وفق داده اند که گاهی از دشمنان خود پیشی می گیرند. آنها گفت و گوی تلویزیونی ترتیب میدهند، کارگاه های تبلیغاتی کمپیوتری تشکیل میدهند، به عراق نماینده اعزام میکنند و از تجربیات بازاری تبلیغاتی تصویری القاعده می آموزند و بمانند غربی ها، با خود خبرنگار جنگی به جبهه ها میبرند. آنها در سطح کشور نقاشی انسان را بعنوان یکی از اشکال بت پرستی ممنوع ساختند اما امروز خودشان به شکستن تابوی «تصویر سازی» دست زده و به چریک های عصر انفورماسیون مبدل شده اند. جالب اینجاست که حرکتی که زمانی موسیقی را ممنوع ساخته بود امروز در تبلیغات خود از خواننده استفاده میکند و دست به تولید نوارهای موسیقی میزند که در آن خواننده با اسلوبی شبیه به موزیک رپ امریکایی به ستایش شهدای طالبان، و لعن و نفرین کفار می پردازد.

طالبان در تلاش خود برای جلب وفاداری افغانها دست به تشکیل یک دولت آترناتیو و «ضد دولت» موسوم به «امیر نشین افغانستان اسلامی» زده است. آنها یک نظام مخفی، دادگاه ها و نیروهای انتظامی و کلینیک برپا ساخته اند و حتی در نزدیکی قندهار دفتری دایر کرده اند که به شکایاتی که از خود دولت میشود رسیدگی میکند. طالبان در تلاش خود برای کنترل اعمال خودسرانه قوانینی وضع کرده اند که در آن هجوم به منازل و دزدی و غارت اموال و منکرات از قبیل کشیدن سگرت را ممنوع ساخته است. طالبان و نیروهای کشورهای متحد در جریان رقابت های خود با یکدیگر با روش های مشابهی به منطق جلوگیری از بیگانه شدن توده ها با خود مینگردند. طالبان به مطالعه دکتترین ضد شورش غربی و تاکید آن بر نفوذ در دل ها و اندیشه های مردم پرداخته اند. برخورد استراتژیک با دشمن برای آنها به همان اندازه اهمیت دارد که احترام به سنت های دیرینه.

هرچند که پایگاه مقاومت افغانستان در میان قوم پشتون است اما این مقاومت قابل تقلیل به یک جنگ قبیله یی نیست. وفاداری های قومی سنتی در افغانستان و پایگاه های زراعتی قدرت آنها به دلایل چندی یا از میان رفته و یا دستخوش تغییر گشته است. از آنجمله میتوان به عواملی نظیر پیدایش «تنظیم ها» (معادل تقریبی احزاب و سازمانهای سیاسی) و سیستم «اقوام» در این میان اشاره کرد. عامل اخیر باعث ایجاد وابستگی های شبه ملی یی شده که فرقه های مذهبی متنوع و ائتلافات مختلف را شامل میشود. فعالیت طالبان تنها به حوزه های قومی محدود نمی ماند. در رهبریت طالبان اعضای «درانی» و «غلزایی» دیده میشود و بسیاری از ملاهای تاجیک و ازبک در ائتلاف با آنان هستند. طالبان از راههای ارتباطی و همراهی افراد و جوامعی برخوردارند که در مناطق غیر پشتون واقع میشوند، و در خارج از حوزه های نفوذ خود به عضوگیری می پردازند. «ننو- طالبان» از نارضایتی های مردم بهره برداری کرده و تلاش میکنند که حوزه عضوگیری های خود را به آنسوی مناطق پشتون نشین گسترش دهند.

طالبان برخوردار دوگانه یی با مدرنیته و ابزار آن از خود نشان میدهند. آنها نیز بمانند فاشیست های مدرن، از مولفه های فساد انگیز مدرنیته انزجار دارند اما درعین حال میخواهند از مزایای تکنولوژی و کاربردهای مفید آن برخوردار شوند. این نیز برای خود پرادوکسی است که یک حرکت شدیداً ضد پیشرفت، در راه رسیدن به اهداف خود از ابزار مدرن بهره برداری میکنند. طالبان فرزند همان فرآیند گلوبالیزاسیونی اند که با آن ادعای مخالفت میکنند. او از یکسو سنت موعظه میکند و از سوی دیگر با تغییر همسو گشته است.

فرد ناظر جریان، یا وسوسه میشود که القاعده را یک نیروی قرون وسطایی ارزیابی کند که هنوز که هنوز است به برپایی یک خلافت اسلامی می اندیشد و در رثای از دست رفتن اسپانیا در سال ۱۴۹۲، مویه میکند. و یا آنها را بازیگران جهانی عمده یی ببیند که خشونت برای آنان هدف است و هویت آنها در شهادت طلبی و وحشیگری مذهبی در مقابله با یک جهان فاسد خلاصه میشود. از چنین دیدگاهی، القاعده از جنگ نه بعنوان ابزار سیاست بلکه بعنوان صحنه ای بهره برداری میکند که در آن دهشت فرهنگ مذهبی- خودنمایانه خود را به نمایش میگذارد. اینطور بنظر میرسد که رویا رویی ما و شبکه بن لادن شبیه برخورد دو قطب بکلی متضاد است و گویی روبرو شدن کانکیستودار های اروپایی با آزتک هایی که آدم ها را زنده زنده قربانی میکردند تکرار شده است.

القاعده برعکس متشکل از عقاید و تکنولوژی های موجود در سطح جهان است که درعین حال از رویاهای قرون وسطایی تغذیه میکند و گرفتار نوستالژی های واپسگرایانه است. این سازمان تلاش میکند که آن دسته از پیروان خشونت طلب و خلوص گرایی را که از عراق گرفته تا الجزایر، باعث انزجار مسلمانان شده اند زیرکنترل بیاورد. و همانطور که شاهد هستیم یک حرکت ماقبل دوران مدرن که منحصرأ در پی یک جنگ خالص نیپیلیستی باشد محسوب نمیشوند. اعلامیه های آنها در برگزیده اصول کلاسیک-استراتژیک مبارزه است. بن لادن روزی که علیه امریکا اعلام جنگ کرد، تاکتیک های «جنگ چریکی» خود را نه تنها بعنوان بازتاب های یک خشونت مقدس، بلکه روش هایی خواند که در مقابل امریکا و «نابرابری قوای» تحمیلی آن بر جهان ضروری گشته است. تئوریسین اصلی القاعده، بدنبال تبدیل خشونت به دستاورد های سیاسی است و می نویسد، «عملیات موفق نظامی علیه دشمنان اسلام، اگر به برپایی «ملت اسلامی در قلب جهان اسلام» منجر نگردد بیهوده است. القاعده نه تنها در مسیر جنگ برای جنگ حرکت نمیکند بلکه برعکس از سنت های «کلاوس- ویتزیانی» پیروی کرده و حتی از او کتاب حاشیه نوشته شده «پروس و چالش جنگ»، در غارهای توره بوره برجا می ماند.

القاعده از عقاید و روشهای کفار اقتباس میکند. بینش القاعده تا حدودی از عقاید کلاوس- ویتز و رابطه اورگانیک جنگ و سیاست الهام میگردد. نوشته های غربی در پادگان های القاعده به فراوانی یافت میشود. در جزوه های تعلیماتی القاعده، به نوشته های آموزشی غربی، تزه های انقلابیون جنبش چپ، بازگویی تئوری معاصر «نسل چهارم روشهای جنگی»، و مضمون «سه مرحله ای جنگ های چریکی» مانوتسه تونگ، فراوان بر میخوریم. بینش القاعده تلفیقی است از عقاید مذهبی و مکتب های کلاسیک و مدرن در جنگهای استراتژیک. آنها در تخیلات انقلابی خود و

در هدف رسیدن به یک جهان نوین از راه خشونت مقدس، در واقع نوادگان آنارشیست های قرن نوزدهم اروپا بشمار می آیند.

فرهنگ از امور مهم بشری است. توجه اخیر امریکا به روحيات و خصوصیات جوامع خارجی به اردوی آن کمک کرده است که خود را اصلاح کرده و انسانی تر و موثر تر عمل کند. امریکا در سایه همین امر موفق شد خشونت های صورت گرفته در عراق را کاهش بخشیده و در چارچوب طرح " بیداری انبار " ، اخراج القاعده از آن استان را سازمان دهد. در آنجا که ایده ایجاد امنیت برای مردم، در هسته نوزایی روش های ضد شورش قرار میگیرد، شناخت پیدا کردن از مردم از مناسبترین قدم های اولیه محسوب شده و تلاش در فهم جهان از نظرگاه «آن دیگری» روش اخلاقی و هوشمندانه یی است. ما نیازمند به سرمایه گذاری در زبان و مهارت یافتن در آن، و مطالعه طبیعت پیچیده انسان هستیم. و اگر اردوی ما، چه دانسته و چه از روی حماقت تصمیم گیرندگان، بار دیگر خود را درگیر شرایط مشکل شورشها و جنگهای قومی و سقوط کشورها بیابند، همین نکته به آنها آمادگی بیشتری خواهد داد. از سوی دیگر و از آنجا که از ترازهایی با پیچیدگی های مختلف میتوان به فرهنگ نظر انداخت، این واژه همیشه بنوعی نگرانی بر انگیز خواهد بود.

جنگ تابلویی نیست که بر آن هویت های ما نقاشی میشود، بلکه به گفته واقع بینانه سون- تسو Sun Tzu ، پس زمینه مرگ و زندگی و طبیعت بقا و نابودی بشمار می آید. به همین جهت ضرورت دارد که فرهنگ، با توجه به اصول تغییر و تداوم توامان، برداشت ها و استفاده های درست و نادرست از آن، وجوه شهری و روستایی، و تناقضات آن، و با توجه به آنچه که دشمنان بطور تازه تازه به یکدیگر می آموزند مورد مطالعه قرار گیرد. انسان شناسی نوین نشان داده است که حتی جوامعی که به صفت «ساده» معروف شده اند نیز عمیقاً متغیر و سرشار از شکاف ها و جنگ قدرتها هستند و موجودیت خود را مرهون امانت گرفتن ها از جوامع دیگر هستند. افغانستان نیز از همینگونه است. جنگجویان ماهری از نوع طالبان هویت خود را در جریان گذار از هرج و مرج ها خواهند ساخت. آنها برخلاف ظاهر، تداوم یک فرهنگ بومی نبوده و دستخوش تغییر هستند، و پیوسته در معرض تاثیر پذیری از نیروهای جهانی بوده و از سنت های خود دور می شوند.

ما شاید هرگز قادر نباشیم که وجود تخیلی شرق را از ذهن خود پاک کنیم. تصویر ذهنی آن بمانند ترس از تاریکی و مرگ، پایدار تر از آنست که بسادگی قابل زدودن باشد و بمانند شبی در آفاق ذهنی ما برجا خواهد ماند. با اینحال ما قادر هستیم که از حضور آن آگاهی بیشتری داشته و نسبت به افسانه های آن هوشیار تر باشیم و به شواهد و مشاهدات خود مجال بیشتری بدهیم که توهمات و ذهنیات ما را تعدیل کند نه آنکه برعکس عمل کند. سیالیت و مرکب بودن ماهیت طالبان و القاعده نشان میدهد که این جنگ با وجود شکاف ها و تفاوت های دردناک آن، در یک زمان هم باعث پیوند و آمیزش است و هم باعث رانده شدن به قطب های مخالف. هیچ فرهنگی هرچقدر هم عجیب بنظر بیاید یک جزیره دور افتاده بشمار نمی آید. و یا همانطور که خوان گوینیسولو نوشته بود: «درباره ریشه ها و گذشته شبه جزیره ایبریا و سرزمین های دیگر فراوان می شنویم. درباره اصالت های جوامع خودی و جوامع تاریخی زیاد می شنویم. . . اما انسان درخت نیست. او ریشه ندارد، پا دارد و راه می رود».

پایان